بررسی کتاب

ادبیات داستانی و تغییرات اقلیمی

مین هیونگ سونگ

ادبیات داستانی مدرن به موضوعات بسیار متنوعی می‌پردازد. با این حال، آثار داستانیِ اندکی به موضوع «تغییرات اقلیمی» و تبعات آن برای زندگی کنونی ما و آینده‌ی دنیا اختصاص یافته‌اند. آمیتاو گوش، رمان‌نویس برجسته‌ی هندی، درکتاب تازه‌ی خود به‌کاوش در دلایل این‌کاستی می‌پردازد.

اختلال بزرگ: تغییرات اقلیمی و امر تصورناپذیر، نوشته‌ی آمیتاو گوش، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۲۰۱۶

در یک تابستان فرخنده، مجموعه‌ای ازکتاب‌های آمیتاو گوش را پشت سر هم و با ولع بسیار خواندم. در آن زمان فصاحت، لطافت در آفرینش جهانِ داستانی، وگستره‌ی تقریباً پایان‌ناپذیر علایق او توجه من را به خود جلب کرد. پس از خواندن **قصر شیشه‌ای**، **در سرزمینی باستانی**، **کروموزم‌کلکته**، **خطوط سایه**، **دایره‌ی خِرد**، و **امواج‌گرسنه** (تقریباً به همین ترتیب)، بساط عیش ادبی خود را با خواندن مجموعه مقالاتی با عنوان **شرایط التهابی** کامل کردم. به طور خاص، یکی از مقالات با عنوان «داستانِ نفتی» من را به وجد آورد. گوش در این مقاله می‌پرسد چرا تعداد داستان‌های چشمگیر درباره‌ی نفت بسیار اندک است؟ (البته او با بیانی شیواتر پرسش خود را مطرح می‌کند.) ماه اوت همان سال، زمانی که توفان کاترینا ساحل خلیج را در نوردید، معانی نهفته در این پرسش برای من روشن شد. به یاد می‌آورم که در آن زمان با ناباوری مشغول تماشای صحنه‌های خرابی و آشوبی بودم که در پیش چشمان‌ام در حال وقوع بود. ویرانی چشمگیر بود، اختلاف‌های نژادی و طبقاتی به صورت دردناکی خودنمایی می‌کرد، و واکنش دولت بازتاب‌دهنده‌ی دهه‌ها ستیزه‌جویی‌های ضددولتی و ضدمالیاتی بود: همان طورکه قابل پیش‌بینی بود، دولت واکنش شایسته و کارآمدی نداشت.

گوش درکتاب تازه‌ی خود، **اختلال بزرگ: تغییرات اقلیمی و امر تصورناپذیر**، پرسشی مشابه با آن‌چه درباره‌ی نفت پرسیده بود مطرح می‌کند. او می‌پرسد: چرا نویسندگان بیشتر از این به تغییرات اقلیمی نمی‌پردازند؟ او در ابتدای کتاب می‌نویسد: «اگر اضطراری بودن یک موضوع معیاری برای اهمیت داشتن آن باشد ... در این صورت با در نظرگرفتن عواقب واقعیِ تغییرات اقلیمی برای آینده‌ی زمین، نتیجه می‌گیریم که این موضوع باید دغدغه‌ی اصلی نویسندگان سراسر جهان باشد.» به باور او، تلاش علوم طبیعی و اجتماعی به تنهایی کافی نیست، ما به ادبیاتی نیاز داریم که تصویر جانداری از واقعیت‌های جدید ترسیم کند. متأسفانه، به نظر می‌رسد چنین ادبیاتی نداریم.

بازنشر مطالب منتشر شده در آسو با ذکر مأخذ مجاز است.
www.aasoo.org

اختلال بزرگ، با دنبال‌کردن تاریخ ادبیات داستانی مدرن، تلاش دارد این فقدان را توضیح دهد. گوش استدلال می کند که رمان درست با شروع وابستگی به سوخت‌های فسیلی در دوران مدرن اهمیت پیدا کرد. در اروپای اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم، بورژوازی‌ای پدید آمد که – حداقل برخی از افراد ممتاز آن – برای خواندن و نوشتن داستان های بلندِ چاپی فراغت کافی داشتند. در این عصر، جهان آرام و پیش‌بینی‌پذیر به نظر می‌رسید. روزگارِ رخدادهای ناملایم و غیرمنتظره به سر آمده بود. حتی عالم طبیعت نیز به مکانی تبدیل شده بود که در آن تغییرات به تدریج و در طول اعصار طولانی رخ می‌داد.

در این دوران، رمان برای خوانندگان خود چیزی را فراهم می‌آورد که یکی از منتقدان ادبی آن را «نوعی لذت داستان‌سراییِ سازگار با نظم جدیدِ زندگیِ بورژوایی» می‌خواند. برای رسیدن به این لذت، طبیعت به عنصری ایستا و بی‌واکنش در پس‌زمینه تبدیل شد. در زمان‌های گذشته، پیش از آن که بورژوازی به نیروی فرهنگی مسلط تبدیل شود (به طور خاص در دوران پیشامدرن)، طبیعتی سرزنده و پویا نقشی محوری در داستان‌گویی داشت. برای فهم اهمیت طبیعت و قدرت‌های آن در تعیین نوع اهدافی که انسان‌ها می‌توانستند دنبال کنند می‌توان، به عنوان نمونه، به داستان های کشاورزی ویرژیل اشاره کرد.

اما در اواسط قرن بیستم، مجموعه‌ای از قواعد به هنجارهای پذیرفته‌شده تبدیل شدند. این قواعد طبیعت را به چیزی تقلیل دادند که ویژگی آن، همان طور که گوش می‌گوید، «کران‌مندی و گسستگی» بود. برای توصیف موقعیت‌هایی که در آن نویسندگان دچار این خطا می‌شدند که پس‌زمینه را بیش از اندازه در داستان دخالت می‌دادند و در نتیجه به طبیعت و چیزهای بی‌جان اجازه‌ی مشارکت فعالانه در اموری را می‌دادند که تنها باید به انسان‌ها و توانایی کنش آن ها مربوط می‌شد، منتقدان جدید از اصطلاحی نکوهش‌آمیز استفاده می‌کردند: «مغالطه‌ی عاطفی».

رمان، در عین تمرکز بر این معنای نوظهور از امر عادی، باید از هنجارها نیز فاصله می‌گرفت زیرا در غیر این صورت بیش از اندازه کسالت‌آور می‌شد. در همان حال، رمان باید خوانندگان خود را قانع می‌کرد که رویدادهای روایت‌شده می‌توانستند در واقعیت نیز اتفاق بیفتند. تأکید بر باورپذیریِ روایت‌ها و توصیف‌های رمان بود. این امر تا اندازه‌ای با توجه دقیق به جزئیات و تبدیل واقعیتی متراکم – که جهان‌های تخیلیِ رمان ریشه در آن داشت – به جهانی ملموس برای خوانندگان رمان تحقق می‌یافت. این کار را می‌توان «ایجاد حس واقعیت» خواند، زیرا این روایت‌ها برداشتی از جهان عرضه می‌کردند که منعکس‌کننده‌ی شرایط اجتماعی و تاریخیِ خاصی بود و خود روایت‌ها به شدت تحت تأثیر پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک قرار داشتند. رمان واقع‌گرا به مخزن رویدادهایی تبدیل شد که وقوع آن‌ها محتمل بود.

این تمرکز بر امر محتمل باعث شد تا در رمان به رخدادهایی که بسیار نامحتمل بودند بی‌توجهی نشان داده شود. و همچنین موجب شد تا در آن‌چه گوش آن را «ادبیات داستانی جدی» می‌خواند، انسان به عامل اصلی تمام کنش‌ها تبدیل شود. گوش می‌نویسد، از قضای روزگار «درست در همان دوره‌ای که فعالیت‌های بشر در حال تغییر دادن وضعیت زمین بود ... انسان به محور اصلی تخیل ادبی تبدیل شد. اگر درباره‌ی غیرانسان‌ها چیزی نوشته می‌شد

بازنشر مطالب منتشر شده در آسو با ذکر مأخذ مجاز است.
www.aasoo.org

جای آن در کاخ ادبیات داستانی جدی نبود، بلکه به ساختمان محقری تعلق داشت که داستان‌های علمی – تخیلی و خیال‌پردازانه به آن‌جا تبعید شده بودند.»

با «جدی» شدن ادبیات، دایره‌ی آن نیز محدودتر شد. امور روزمره به دغدغه‌ی ادبیات داستانی جدی تبدیل شد. در این روزمرگی‌ها، تعاملات و عواطف انسانی مرکزیت داشت، در حالی که در پس‌زمینه‌ی آن‌ها هوا دلپذیر و فصل‌ها پیش‌بینی‌پذیر بود و جهانی از اشیایی وجود داشت که صرفاً برای استفاده‌ی انسان بودند.

با این حال، زندگی گوش سرشار از لحظاتی بود که این پس‌زمینه توجهات را به خود جلب می‌کرد، مانند زمانی که مصیبتی بزرگ روی می‌داد: «در سال ۱۹۸۸ در کنگو، ابر عظیمی از دی‌اکسید کربن از دریاچه‌ی نیوس فوران کرد و روستاهای اطراف را فرا گرفت؛ این ابر باعث کشته شدن ۱۷۰۰ انسان و تعداد نامعلومی حیوان شد.» معنای چنین رویدادهایی زمانی برای او مشخص شد که مشغول نوشتن **امواج گرسنه** بود و به جنگل سوندرابانس فکر می کرد: «ناگهان قطعه‌ای از حاشیه‌ی رودخانه ناپدید می‌شد، و گاهی خانه‌ها و مردم را نیز با خود می‌برد؛ اما در جایی دیگر، حاشیه‌ای پوشیده از گِل کم‌عمق پدید می‌آمد و در طول چند هفته چندین متر بر وسعت ساحل افزوده می‌شد.» با این حال، زمانی که مشغول نوشتن می‌شد، برای انتقال نیروی منظره‌ای چنین متغیر و پویا [بر صفحات کاغذ] با دشواری مواجه بود؛ به نظر می‌رسید این منظره توانایی کنشِ سهمگینی را داشت که با توانایی انسان‌های ساکن در آن متفاوت بود. زمانی که گوش می‌خواهد این منظره را در قالب کلمات در آورد، چیزی در زبان ادبیات داستانی وجود دارد که در برابر این کار مقاومت نشان می‌دهد.

این چیز چیست؟ به باور گوش، این چیز «شبکه‌ای از اَشکال و قواعد ادبی است که به تخیل روایی و ادبی شکل می‌دهد.» در چند سده‌ی گذشته، ما خود را اربابانی تصور کرده‌ایم که بر عالمی منفعل سلطه دارد، عالمی که صرفاً برای فایده‌رسانی به ما وجود دارد. پذیرش تغییرات اقلیمی، این تصور را بر هم می‌زند، زیرا به نظر می‌رسد چیزهای غیرانسانی ناگهان زنده شده‌اند، یا حیاتی را که همواره داشته‌اند برجسته‌تر می‌کنند. او می‌نویسد: «به نظر می‌رسد رخدادهای خارق‌العاده و نامحتملی که در پیش چشمان ما رخ می‌دهند باعث به وجود آمدن نوعی شناخت و آگاهی شده است، آگاهی به این که انسان‌ها هیچ‌گاه تنها نبوده‌اند، و این که همواره در اطراف ما انواع مختلفی از موجودات و چیزها وجود داشته‌اند. عنصری بین ما و این موجودات مشترک است که تصور می‌شد به طور خاص به انسان تعلق دارد: قابلیت داشتن اراده، اندیشه، و آگاهی.»

مشکل رمان این است که به قدری به انسان‌ها و مسائلی در مقیاس کوچک پرداخته و به قدری تحت تأثیر دیدگاه یکنواخت‌گرایانه‌ی بورژوازی درباره‌ی طبیعتی قاعده‌مند و نامتغیر قرار گرفته که نمی‌تواند تفسیری از جهان ارائه کند، جهانی که در محاصره‌ی تغییرات اقلیمی و زنجیره‌ی رخدادهای نامحتملی که توسط آن تغییرات پدید آمده‌اند قرار دارد. پس از این که توفان سَندی نیویورک و اطراف آن را در نوردید، گوش با خود فکر کرد اگر توفانی با این شدت و قدرت در بمبئی رخ می‌داد، چه پیش می‌آمد. از نظر او چنین رخدادی کاملاً نامحتمل بود: در برابر بمبئی «دریای عرب قرار دارد، که از نظر تاریخی و بر خلاف خلیج بنگال، تندباد دریایی زیادی در آن مشاهده نشده است.» اما

بازنشر مطالب منتشر شده در آسو با ذکر مأخذ مجاز است.
www.aasoo.org

زمانی که گوش این موضوع را بررسی کرد، دریافت که در قرون هفدهم و هجدهم توفان‌های متعددی در این دریا ثبت شده است. از قرن نوزدهم، چنین توفان‌هایی به ندرت و با شدت کمتری روی داده‌اند. درست در همان زمانی که او مشغول این تحقیقات بود، سه توفان بزرگ، به طور پی‌درپی، در اطراف شبه‌قاره‌ی هند روی داد: توفان چاپالا و توفان مگ در دریای عرب و توفانی دیگر در خلیج بنگال.

گوش می‌پرسد: «چرا تأثیر تغییرات اقلیمی بر ادبیات بسیار کمتر از تأثیری است که بر جهان دارد؟» پاسخ او به این پرسش وسوسه‌برانگیز و در همان حال ناامیدکننده است. از این جهت وسوسه‌برانگیز است که استدلالی تازه درباره‌ی تکوین رمان ارائه می‌کند و آن را به بر آمدن بورژوازی، گسترش امپریالیسم، و تحولات ناشی از صنعتی‌شدن – عناصری آشنا در روایت‌های متعارف درباره‌ی تکوین رمان – ربط می‌دهد، و سپس به این فهرست توسعه‌ی علوم را نیز می‌افزاید، جنبه‌ای که پژوهشگران ادبیِ اندکی به آن توجه نشان داده‌اند. و ناامیدکننده است زیرا این واقعیت را نادیده می‌گیرد که «ادبیات داستانی جدی» تنها مدعی واقع‌گراییِ عاری از عناصر نامحتمل و خیال‌پردازانه نیست بلکه سایر عرصه‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

در اواخر **اختلال بزرگ**، گوش می‌نویسد: «فکر می‌کنم با اطمینان می‌توان پیش‌بینی کرد که با توفانی‌تر شدن اوضاع، کاخ ادبیات داستانی جدی – همانند خانه‌های ساحلیِ محکوم به نابودی در بمبئی و میامی – برای محافظت از برداشتی که اکنون از خود دارد تلاش بیشتری خواهد کرد و موانع بلندتری برای مقابله با توفان خواهد ساخت.» در نسخه‌ی اولیه‌ی این متن، نوشته بودم که «کاخ ادبیات داستانی جدی» مدت‌هاست که غرق شده، و اکنون به جای آن «ادبیات ترکیبی» تسلط یافته است. به طور خاص، آثار برخی از نویسندگان ادبیات عامه‌پسند را در ذهن داشتم که در کلاس‌های ادبیات در کالج تدریس می‌شوند و در نقد و تحقیق ادبی به بررسی آن‌ها می‌پردازند. از نظر بسیاری از پژوهشگران ادبی، رمان‌های آن‌ها به اندازه‌ی آثار نویسندگانی چون مارگارت اَتوود و کازو ایشیگورو جدی است.

پس از کمی تأمل، متوجه شدم که در استدلال خود زیاده‌روی کرده‌ام. بی‌شک افراد بسیاری وجود دارند که هنوز به تمایزی جدی بین ادبیات فاخر و ادبیات عامه‌پسند باور دارند. این تمایزگذاری‌ها می‌توانند از منظری انتقادی مفید باشند. در صورت فقدان این تمایزها، ممکن است تفاوت‌هایی که شایسته‌ی توجه اند از میان بروند و همه‌چیز یکدست شود. این تفاوت‌ها ممکن است آن اندازه که ادعا می‌شود روشن و دقیق نبوده و به سرعت در حال نابودی باشند، اما هنوز وجود دارند. با این حال، هنوز بر این ادعای خود تأکید دارم که «ادبیات داستانی جدی» اینک به مجموعه‌ی بزرگ‌تری از متون اطلاق می‌شود (یا حداقل باید چنین باشد).

در کل، به نظرم این نویسندگان سخت در تلاش اند تا این احساس را به وجود آورند که جهان سرشار از رخدادهای خارق‌العاده و نامنظم است، و امور نامحتمل در واقع همواره در حال وقوع اند، و ما با یک‌دیگر و چیزها و موجودات غیرانسانی در هم تنیده ایم. هرچند همه‌ی آن‌ها درباره‌ی تغییرات اقلیمی چیزی ننوشته‌اند، در کمال تعجب تعداد زیادی در این باره نوشته‌اند. و در عین حال، همه‌ی آن‌ها پروژه‌ی بازتفسیر جهانی را که ادبیات داستانی می‌تواند برای ما فراهم آورد آغاز کرده‌اند. این بازتفسیر، به باور گوش، شرطی برای آن نوع مداخله‌ی ادبی

بازنشر مطالب منتشر شده در آسو با ذکر مأخذ مجاز است.
www.aasoo.org

است که تغییرات اقلیمی به آن نیاز دارد. برای مثال، رمان **چاقوی آب** اثر پائولو باچیگالوپی را در نظر بگیرید. وقایع این داستان در آینده‌ی نه چندان دور در شهر فینیکس (واقع در آریزونا) روی می‌دهد. در این شهر، آب به طور خطرناکی کمیاب شده و افراد کمی که باقی مانده‌اند به سختی می‌توانند به زندگی خود ادامه دهند. در این رمان، شرایط هیچ مشابهتی به وضعیت کنونی ندارد. در جهانی که خشک‌سالی آن را فرا گرفته و زندگی به رودخانه‌ای کم آب وابسته شده که بسیاری از ایالت‌های شمالی نیز ادعای مالکیت آن را دارند، زنده ماندن به امری چالش‌برانگیز تبدیل می‌شود. در این شرایط، «سازه‌های زیست‌بومی» (آرکولوژی) عظیمی در سراسر غرب در حال ساخته شدن اند: این سازه‌ها ساختمان‌های خودکفایی هستند که اکوسیستم دقیقی دارند، در این اکوسیستم‌ها آب به دقت بازیافت می‌شود و برای فراهم ساختن زندگی‌ای راحت برای ساکنانِ برگزیده‌ی آن‌ها از گیاهان و انرژی‌های تجدیدپذیر استفاده می‌شود. در این جهان، غلبه با توانِ کنش‌گری انسانی نیست، و طبیعت به همان اندازه‌ی داستان‌های پیشامدرن جاندار و تهدیدآمیز است.

این نوع ادبیاتِ ترکیبی مؤثر و گیرا است، و امیدوارم به کار مهم خود ادامه دهد. با این حال، از خود می‌پرسم که آیا این ادبیات – یا هر نوعی از ادبیات – می‌تواند از آن اهمیت و نفوذی برخوردار باشد که گوش از ادبیات انتظار دارد؟ به نظر می‌رسد او فکر می‌کند که ادبیات اگر راهی بیابد تا تغییرات اقلیمی را در کانون توجه‌ها قرار دهد، می‌تواند بخشی از آن پاسخ جمعی‌ای باشد که ما باید، پیش از آن که فرصت از دست برود، در برانگیختن آن شتاب کنیم. باید اقرار کنم که من – مخصوصاً پس از انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر آمریکا – چندان به این که ادبیات قادر به انجام چنین کار سترگی باشد باور ندارم. خیلی دوست دارم، همانند گوش، باور کنم که ادبیات می‌تواند در تحقق آن‌چه اکنون دور از دسترس به نظر می‌رسد – یعنی مواجهه‌ی جمعی و هماهنگ با مشکل تغییرات اقلیمی – نقشی بر عهده داشته باشد. اما همیشه بخشی از من وجود دارد که می‌گوید: «اگر می‌توانی، ثابت کن.»

برگردان و بازنویسی: هامون نیشابوری

مین هیونگ سونگ منتقد ادبی آمریکایی و استاد زبان و ادبیات انگلیسی در دانش‌سرای بوستون است. آن‌چه خواندید برگردان و بازنویسی بخشی‌هایی از این مقاله‌ی او است:

Min Hyoung Song, ‘Strange Weather: Fiction and Climate Change,’ *Los Angeles Review of Books*, ۱ January ۲۰۱۷

بازنشر مطالب منتشر شده در آسو با ذکر مأخذ مجاز است.
www.aasoo.org